

شیرزاد

تألیف:

دکتر ناظرزاده کرمانی

سرشناسه:	ناظرزاده کرمانی، احمد ۱۲۹۶ - ۱۳۵۵
عنوان و نام پدیدآور:	شیرزاد / نویسنده: دکتر احمد ناظرزاده کرمانی
مشخصات نشر:	تهران: پر، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری:	۴۲۴ ص.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۸۰۰۷-۸۵-۵
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
موضوع:	داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره:	PIR۸۲۳۷/ش۹۱۳۹۴
رده‌بندی دیویی:	۸۴۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی:	۳۹۷۵۰۴۳

انتشارات پر

- نام کتاب: شیرزاد
- نویسنده: دکتر احمد ناظرزاده کرمانی
- صفحه‌آرایی: منیر علیزاده
- نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵
- تیراژ: ۵۰۰ نسخه
- قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۰۷-۸۵-۵ ISBN: 978-964-8007-85-5

آدرس: خ لبافی نژاد، بین خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳
 تلفن: ۶۶۴۶۶۳۶۰ - ۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۶۶۴۶۶۲۵۲ - ۹۱۲۳۰۲۵۲۰۵

سراغاز

نزدیک به ششصد سال پیش از این در کشور کهن سال ما حوادثی روی داده که خواننده عزیز داستان شگفت‌انگیز شیرزاد با قسمت بسیاری از آن آشنا خواهد شد.

شش قرن اگر به تصور آدمی روزگاری دراز باشد. در جنب عمر دنیا نفسی بیش نیست و وقایع عصری که ما دورنمای برخی از صحنه‌های آن را پیش چشم خواننده گرامی مجسم کرده‌ایم چنان که حیرت‌آور جلوه کند در مقایسه با دیگر حوادث عجیب و پایان‌ناپذیر این سرزمین در شمار وقایعی است که همیشه ایران ما با آن سر و کار داشته است.

اما اهمیت عصری که ما از آن سخن می‌رانیم از لحاظ ادب پارسی قابل توجه است، زیرا در این دوران آشفته سخنوران نامی که گوش جان ایرانی بانوای روح‌پرور و دل‌انگیز آنان آشنایی یافته (تحت تأثیر محیط) نغمه‌های جاودانی سروده‌اند که در امتداد قرون همواره بر لطف و تأثیر آن افزوده شده است.

خوشنوترین این داستانسرایان حافظ شیرازیست که از صدای سخن عشقش یادگاری دلپذیرتر در گنبد دوار نمانده و انس بسیار اهل ادب با آهنگ دلپذیر سخنش به آنجا کشیده است که برخی نکته‌سنان گفته‌اند: پس از او دیگر شاعری که به راستی هنرنمایی تازه‌ای کرده باشد در ایران از مادر زاده نشده است! در داستان تاریخی شیرزاد خوانندگان عزیز با وقایع عصر حافظ و بسیاری از کسانی که این شاعر در آثار خود از آنان نام برده آشنایی خواهند یافت و پرده‌های گوناگون حوادث هیجان‌آور را در این دوران آشفته تماشا خواهند کرد اما اگر نویسنده این داستان تنها به تجسم وقایع تاریخی اجتماعی عصر حافظ اکتفا کرده

بود، اثر خود را چنان که می خواست ارجمند نمی شمرد زیرا تاریخ نویسان قدیم (صرفنظر از مبالغه‌ها و تملق‌ها) تاحدی این وظیفه را انجام داده‌اند و مورخان معاصر نیز در این راه کوشش بسیار به کار برده‌اند بنابراین امتیاز کتاب شیرزاد تنها این نیست که نخواهد گذاشت خواننده از حوادث کوناگون عصر حافظ احساس خستگی و ملال کند، چه با میل و علاقه او را وادار به دانستن نتایج زد و خوردها و کشمک‌ها و پایان ماجراها خواهد کرد. ولی من از نوشتن این داستان پندآموز منظوری عالی و مقدس داشته‌ام که اگر در آن توفیق یافته باشم یقین دارم خدمتی بزرگ نسبت به خوانندگان گرامی خاصه جوانان نکته‌سنج کشور انجام داده‌ام.

توضیح بسیار درباره این (منظور) آن هم در مقدمه نه، به جاست و نه من اکنون مجال آن را دارم، اما همین اندازه می گویم که خواننده عزیز خود به خود متوجه خواهد شد (برای انسان صاحب همت) در این جهان تنها ممکن است یک شکست وجود داشته باشد و آن (نومیدی) است.

وقتی کسی تسلیم نومیدی گردید پیش از مرگ در شمار مردگان در آمده، از این رو حق دارد خود را شکست خورده بداند و گرنه، ای بسا حوادث که ظاهراً ناگوار و رنج دهنده است ولی نتیجه آنها در صورتی که (اراده از پای درنیامده باشد) آغاز تحولی تازه در زندگی و مقدمه پیروزی جدید خواهد بود.

وقتی آدمی در برابر پیش‌آمدهای سخت خود را باخت مثل این است که ارزش وجود خویش را پایین می آورد تا آنجا که گاهی آن را هیچ می‌شمارد و خواه‌ناخواه به رایگان در اختیار اندوه می‌گذارد، درست همچون شمعی که می‌سوزد و می‌گدازد و نابود می‌شود ولی شخص با همت در بازار زندگی تن به چنین سودای پُر زیان نمی‌دهد، اگر انسان باید از میان برود چرا در راه پیروزی و کامیابی نرود؟ آخر این چه ابله‌ی است که غم شکست آدمی را در زیر دست و پای سنگین اهریمنی یأس خفته و نابود کند؟ قیافه زندگی آن چنان که بدبینان و نومیدان پنداشته‌اند زشت و زنده نیست، به شرط آن که از خشم و تهدیدش وحشت بسیار نکنیم، بلکه چندان خود را در برابر او خونسرد و کوشا نشان دهیم که سرانجام لب‌های زندگی از هم باز شود و به روی ما لبخند زند.

امید فراوان دارم خواننده گرامی کتاب شیرزاد در این راه به بهترین وجه راهنمایی شده باشد.

در پایان مقدمه لازم است از خواننده کتاب عذر نقص کار خویش را بخواهم زیرا قرار بود در پایان داستان فصلی را اختصاص به مواردی از اشعار حافظ بدهم که در آن شاعر بلندآوازه از شخصیت های تاریخی این داستان یاد کرده مانند شیخ ابواسحق و امیرمبارزالدین و شاه شجاع و خواجه قوام الدین صاحب عیار و توران شاه و شاه یحیی و غیره.

اما چون هنگامی که فصول آخر کتاب شیرزاد و همچنین مقدمه آن چاپ می شد، نویسنده در تهران نبود به علاوه بیشتر دوست دارم خواننده این کتاب خود را به خواندن داستانی عشقی و جنگی سرگرم بداند نه مطالع یک اثر ادبی و تحقیقی، از این رو نوشتن (ذیل) کتاب به چاپهای بعد موکول شد.

و نیز باید یادآوری کنم که چاپ داستان شیرزاد دو سال پیش در یکی از مجلات هفتگی تهران آغاز گشت ولی به علت توقیف مکرر مجله مزبور، طبع بقیه داستان نیز به تعویق افتاد تا این ایام که داستان کامل شیرزاد به همت ناشر در دو جلد به خوانندگان با ذوق تقدیم می شود.

تیر ۱۳۳۷ - دکتر ناظرزاده کرمانی

فصل اول

کاروان

سردسته راهزنان مسلح در پشت حلقه چاهی دور از معبر همچنان که با راهزنان زبردست به کمین نشسته بود نگاهی به بیابان بی آب و گیاه که جاده رفسنجان و یزد از میان آن می گذشت افکند و همین که دانست جنبده ای به چشم نمی آید، آهی کشید و به دنبال سرگذشت خویش که شمه ای از آن را برای مردان خود بازگفته بود چنین گفت: «... باری... وقتی پدر و مادر نوشین بیتابی مرا در عشق دختر زیبایشان دیدند و یقین کردند که به آسانی از او نخواهم گذشت به داروغه سیرجان شکایت بردند و گفتند جوان هرزه ای هر شب چون دزدان به بام خانه ما می آید و رفتار زشت او به قسمی موجب بدنامی نوشین دختر ما شده که جرأت حرف زدن با دختران همسایه را ندارد زیرا همه به طعنه نام آن جوان را به زبان می آورند و او را ناراحت می کنند.

داروغه اول به شکایت آنها اعتنا نکرد ولی همین که شبانه پدر نوشین کیسه ای پر از سکه نقره به در خانه او برد، صبح روز بعد به دستور او مرا گرفتند و نزدیک ظهر در بازار شهر به چوب بستند...

هرچه مادرم پیش داروغه التماس کرد، چون پدر نوشین به او رشوه داده بودد فایده نکرد و گماشتگان داروغه با کمال بیرحمی مرا چوب می زدند.

مادرم در میان جمعیت زیادی که به تماشای چوب خوردن من آمده بودند با صدای بلند گریه می کرد و دست به دامن این و آن می زد ولی همه او را از خود می راندند و هروقت می خواست به داروغه نزدیک شود دورش می کردند.

ولگردان شهر می خندیدند و من در زیر ضربات چوب از شدت درد به خود